

«از نشستن بخیز!»

درنگ در معنای بی‌تی از بوستان

۱۲-۳

— جویا جهانبخش



انهض من قعودك
تأملات في معنى أحد الأبيات من ديوان سعدي

الخلاصة: يبحث الكاتب في المقال الحالي عن أحد
الأبيات الشعرية الموجودة في ديوان الشاعر الإيراني
سعدي الشيرازي، ويبيد رأيه في معنى إحدى
العبارات الواردة فيه:

گر آن بادپایان برفتند تیز
توی دست و پای از نشستن بخیز
(= إذا انطلقت الخيول تعدو بسرعة /
فانهض من قعودك كمن لا أطراف له)

Reflection on the Meaning of a Verse of *Boostān*

By: Juyā Jahānbakhsh

Abstract: In the present paper, the author is going to examine a verse from *Boostān*, «Gar ān bād-pāyān beraftand tiz to bi dašt o pāy az neshastan bekhiz», and explains the meaning of «az neshastan bekhiz». In his opinion, this part means: as you are sitting on the ground, just crawl forward and move ahead. Also the part «bi dašt o pay» means: you should crawl on the floor without using either your hands or feet.

Key words: Sadi *Boostān*, Sadi Shirazi, the verses meaning, crawling on the ground.

ويزعم الكاتب في مقاله أن معنى عبارة (از نشستن بخیز) هو (در حال نشستن بغير) أي إن عليك وأنت جالس أن تدفع بنفسك وترحزها وتدفع إلى الإمام، وذلك بأن تحزن نفسك كما لو كنت تنزلق على الأرض وتتقدم.

أما معنى (بی دست و پای) فهو أنك دون أن تطلب العون من يدك ورجلك، ودون أن تستخدمهما، تتقدم وأنت جالس هكذا (بخیز / بغير).

المفردات الأساسية: بوستان سعدي (= بوستان سعدي)، سعدي الشيرازي، معنى الأبيات، توی دست و پای از نشستن بخیز (= انهض من قعودك كمن لا أطراف له)، الزحف على وجه الأرض.

چکیده: نویسنده در نوشتار پیش رو، بیت «گر آن بادپایان برفتند تیز/تویی دست و پای از نشستن بخیز» از بوستان سعدي را مورد کنکاش و مذاقه قرار داده و معنای «از نشستن بخیز» را بازگویی کند. به زعم وی، از نشستن بخیز یعنی: در حال نشستن بغير، همان طور که نشسته ای خود را بر سرین بسان و پیش برو، خود را (به حالت خزیدن) روی زمین بکش و بر جلو. و معنای بی دست و پای یعنی اینکه: تو، بدون یاری جستن از دست و پای و بی آنکه دست و پایت را در کار آوری، همانطور که نشسته ای بخیز/ بغير.

کلیدواژه: بوستان سعدي، سعدي شیرازی، معنای ابیات، تویی دست و پای از نشستن بخیز، خزیدن روی زمین.



شیخ شیرین نفس خوش سُخَن شیراز، سعدی بی هَنباز - رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ رَحْمَةٌ وَاسِعَةٌ،
در باب نُهْمِ کِتَابِ شَرِيفِ بوسْتان که در توبه و راه صواب است، با تَصَوُّرِ آنزمانی که از
پیری و فرسودگی و پُژمردگی های آن داشته است، در باب لُزومِ اِغْتِنامِ اَیامِ شَباب و صَرَفِ
أوقاتِ دَر طاعَت و اجْتِناب از سُبُکساری و غَفْلَت، سُخَنانی بیدارگر دارد که از مَواعِظِ
بسیار آرزنده بوسْتان پُر نَصیحَت او دَر شمار است.

شاید بیجا نباشد اکنون که از تَصَوُّرِ آنزمانی سعدی درباره پیری و فرسودگی و پُژمردگی های
آن سُخَن در میان است، از برای خوانندگان غیر مُتَخَصِّص، لختی این تَصَوُّر را بکاوم و
گوشه ای از تفاوت های نگاه آنروزگاری و ایثروزرگاری را به پیری روشن دارم:

دَر روزگارِ سعدی، به عِللی چون فُقدانِ بسیاری از تسهیلاتِ زیستی و امکاناتِ طَبی و
رَفاهی و... (که ناگفته پیداست)، بیشینه مُردمانِ عُمُرهایِ کوتاه تر از آنِ امروزیان داشتند
و مرگ و میر و بیماری های همه گیر و جانکاه شُیوعِ بیشتری داشت، و زینِ روی، آنچه امید
به حیاتِ خواننده می شُود و به طولِ عُمُر راجع است، بسیار بسیار کمتر بود. فرسایشِ تن
و پیری و فرتوتی زودرس تر از امروز بود، و شاید همین واقِعیتِ مَلَموس بود که حَتّی مَعنایِ
واژه «کُهولت» را در ذهن و زَبانِ عامه اهلِ زبانِ دگرگون گردانید.

کاوش در خودِ همین واژه «کُهولت» که اغلب به مَعنایِ پیری و سُستی و فرسودگی های
آن به کارش می بریم، نیک فراتواند نمود که چه مایه میان تَصَوُّر ما و تَصَوُّر قَدما از پیری،
تفاوت هست.

دَر زبانِ تازی، دَر أَصل، «کَهَل»، مردی است میانه سال، نه پیر، نه جوان، و دوموی؛ و
«کُهولت» که سِن و سالِ «کَهَل» است، به قولی ازسی و دو تا پنجاه سالگی است.

وانگهی، شگفت نیست که همین «کُهولت» که به مَعنایِ میانسالی است، دَر عَرَفِ اهلِ
زَبان، مَعنایِ پیری و سُستی و فرتوتی می گیرد... چرا چنین می شُود؟ ... گویا از آن روی
که میانسالی آن دوران، نشانه های فراوانی از سُستی و فرتوتی و پیری داشتند و خاطره
«کُهولت» با سُستی و فرتوتی پیوندی اُسْتُوار و ناگسستنی می گرفت؛ آنسان که گویی
«کُهولت»، برپیری و سُستی و فرتوتی دَلالَتِ اِلتِزامی داشت.

الحاصل، اگرچه سعدی بوسْتان را دَر میانسالی شُروده، هم پیرانه آندرز گفته است، و هم
دَر پیرانگاریِ مُخاطبِ خود سَنگِ تمام گذاشته، و هنگامی که می گوید:

بیا ای که عُمُرَت به هَفْتاد رَفْت!
مگر خُفته بودی که بَر باد رَفْت؟

۱. «دومو» / «دوموی»: کسی که در سَرِیا در ریش او تریخی از موئها سیاه و تریخی سپید باشد، دارای مویِ فِلْفِلِ نَمکی، دارای مویِ جوگندمی.

همه برگ بودن همی ساختی به تدبیر رفتن نپرداختی ...^۲

براستی پای مخاطب را بر لب گور می بیند!!!

این نگاه، ویژه سعدی نیست. عموم گذشتگان چنین بودند... عمرها نزدیک هفتاد یا هشتاد می شد و امیدها بر باد.^۳
..... امروز دیدگاه عمومی و چون و چندی امید به حیات تفاوت یافته است؛ لیک در آن روزگاران، چنان بود که گفتیم.

باری، شیخ شکرگفتار شیراز، در همان جایگاه از بوستان، در «گفتار اندر غنیمت شمردن جوانی پیش از پیری»، می فرماید:

« جوانا! ره طاعت امروز گیر
فراغ دلت هست و نیروی تن
من این روز را قدر نشناختم
قضا روزگاری ز من درز بود
چه کوشش کند پیر خرزیر بار؟
شکسته قدح، وربندند چست،
کنون کاوفتادت بعقلت ز دست
که گفتت: به جیحون در انداز تن؟
بعقلت بدادی ز دست آب پاک
چو از چاچکان در دویدن گرو
گر آن بادپایان برفتند تیز
که فردا جوانی نیاید ز پیر
چو میدان فراخ است، گویی بز
بدانستم اکنون که در باختم
که هر روزی از وی شبی قدر بود!
تومی رو که بر باد پایی سوار!
نیآورد خواهد بهای دُرست
طریقی ندارد مگر باز بست
چو افتاد، هم دست و پایی بز
چه چاره کنون جز تئیم به خاک؟
نُبردی، هم افتان و خیزان برو
توبی دست و پای از نشستن بخیز».

این بیتهای بوستان را، موافق تصحیح استاد فروزان باد، روانشاد دکتر غلامحسین یوسفی. طاب ثراه، آوردم^۴ و در نویسی «چاپک» (که ریشه اش به نسخه اساس آن تصحیح می رسد) به جای «چاپک» و... نیز از آن تصحیح تبعیت کردم. البته دست کم یک تفاوت خورای نگرش، میان نقل بنده و متن مطبوع آن تصحیح هست؛ و آن، راجع می گردد به بیت «چه کوشش کند پیر خرزیر بار؟ / تومی رو که بر باد پایی سوار!»؛ که در بوستان مطبوع و ویراسته استاد یوسفی، «پیرخرا» را تنگ هم نوشته اند، و اگر سهو خروفنگاشتی نباشد، حاکی است از خوانشی جز خوانش ما. ظاهراً. و باز می گویم: اگر سهو خروفنگاشتی در میان نباشد، نویسی «پیرخرا»، واگویی موصوف و صفت مقلوب است^۵، و بر پایه این خوانش، سرآینده گفته است: خریپر، آن هم زیر بار چه کوشش قابل ملاحظه ای تواند کرد؟! . بر بنیاد خوانش

۲. بوستان سعدی (سعدی نامه)، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۲ هـ.ش. ص ۱۸۲، ۳۵۷۶ و ۳۵۷۷.

۳. چنان که از قول فردوسی آورده اند: کنون عمر نزدیک هشتاد شد / امیدم بیکباره تریاد شد (شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، تصحیح متن به اهتمام: آ. پرتلس، زیر نظر: ع. نوشین، ج ۹، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی. انستیتوی خاورشناسی / اداره انتشارات «دانش»، شعبه ادبیات خاور - ۱۹۷۱ م.، ص ۳۸۲، هامش: و؛ شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، به کوشش: دکتر سید محمد دبیرسیاقی، ج: ۱، تهران: نشر قطره، ۱۳۸۶ هـ.ش. / ۵، ۲۸۹۴، ب ۹۵۱).

۴. بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، ۱۳۹۲ هـ.ش.، ص ۱۸۴، ب ۳۶۲۹، ۳۶۳۹.

۵. این خوانش را شماری از دیگر گزینندگان و پژوهندگان بوستان نیز داشته اند. نمونه را، نگر: آریح (بوستان)، (السعدی) السیرازی، ترجمه: د. امین (عبدالمجید) بدوی، ط: ۲، القاهرة: دار الشروق، ۱۴۲۷ هـ.ق.، ص ۲۴۸؛ و بوستان، شیخ اجل سعدی، با مقدمه: دکتر حسین زرمجو، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر و. کمسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۶۴ هـ.ش. ۲۲۱، ص: بوستان، چاپ سنگی محسنی، به اهتمام: قاضی عبدالکریم بن قاضی نورمحمد صاحب پلندری، بمبئی: مطبع گلزار حسنی، ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ هـ.ق.، ص ۲۹۸؛ و گلی از بوستان (شرح و ساده نویسی بوستان سعدی)، به کوشش: سید حسن بنی طبا، با مقدمه: بهاء الدین خرّمشاهی، ج: ۱، تهران: نشر روش مهر، ۱۳۹۰ هـ.ش.، ص ۳۴۹؛ و بوستان سعدی (سعدی نامه)، شرح و تفصیل: صدرالدین زمانیان، ویرایش: مهسا زمانیان و. مهشید زمانیان، ج: ۱، تهران: نشر آموزش، ۱۳۸۹ هـ.ش.، ص ۷۳۲؛ و بوستان سعدی (با معنی واژه ها و شرح بیت ها و جمله های دشوار و برخی نکته های دستوری و ادبی)، نگارش: استاد محمدعلی ناصح، به کوشش: دکتر خلیل خطیب زهتر، ج: ۱۳، تهران: انتشارات صفی علیشاه، ۱۳۹۳ هـ.ش.، ص ۷۷۳.

نیز نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «پیرخرا».

ما، سراننده گفته است: شخصی پیر که خرش زیر بار باشد، چه کوششی قابل ملاحظه‌ای تواند کرد؟! «تومی رو که بر باد پای سوار!». تقابل پیر ناتوانی که خرا و زیر بار در مانده است با شخصی که سوار است بر مرکبی بادپا، معقول و واضح است؛ و در واقع، سعدی نیز، چنان که بعضی شراح توجه داده‌اند^۷، انسان روزگار باخته‌ای را که توانایی کافی برای حرکت و مایه‌ای بسنده از برای جُستی و چالاک‌ی ندارد، به منزله پیری فوتوت و کم‌توان تصویر و تصوّر کرده است که خرش نیز زیر بار مانده است و بناگزیر سخت دیرجنب و کُند سبزو بطنی الحَرَکه گشته؛ و العَلم عند الله تعالی. باری، سُخَن بُنیادین این دانش آموز. عَفَا اللهُ عَنْهُ، بر سر واپسین بیت این بهره بوستان است:

«گر آن بادپایان برفتند تیز تویی دست و پای از نشستن بخیز»

این که می‌فرماید: «تویی دست و پای از نشستن بخیز»، یعنی چه؟

برخی از گزاردگان بوستان سعدی، دُشوارِ خاصی که به ایضاح بیرزد در این تعبیر سراغ نکرده‌اند.^۸

گزارنده پیشرو بوستان و گلستان شیخ، شادزوان دکتر مُحَمَّد خزائلی، آن شارح تیره چشم روشن بین. رِضْوَانُ اللهُ تَعَالَى عَلَیْهِ، «از نشستن بخیز» را اینگونه معنی کرده است: «... نشسته نمان و از جای برخیز»^۹.

نوشه یاد استاد دکتر غلامحسین یوسفی. رَوَّحَ اللهُ رُوحَهُ، در «توضیحات» بوستان سعدی و ویراسته خویش، این بیت را معنی نکرده‌اند، لیک همین اندازه که نوشته‌اند: «بخیز: برخیز»^{۱۰}، فرامی‌نماید که «خیزیدن» را به معنای برخاستن گرفته‌اند.

آقای منصور مهرنگ، از گزارندگان اینروزگاری بوستان، «از نشستن بخیز» را اینگونه معنی کرده‌اند: «... دست‌کم از جای برخیز و لنگ‌لنگان در پی آنان برو»^{۱۱}.

آقای صدرالدین زمانیان، از دیگر گزارندگان اینروزگاری بوستان، هم اینگونه معنی کرده‌اند:

۶. این خوانش را نیز بعضی گزارندگان اختیار کرده‌اند. نگر:

بوستان سعدی (متن کامل و صحیح، همراه با معنی و شرح ساده و روان یکایک آیات، واژه‌های دشوار و آموزه‌های نگارشی، دستوری و آرایه‌های ادبی)، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۳۴۹.

نیرسنج:

نثر بوستان، منوچهر خفگی، ویراستار: حسین دادگر، ج: ۱، تهران: انتشارات بوعلی، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۳۰۱.

همچنین افزودنی است:

در یک چاپ سنگی بوستان که به خوانشی و نکات مولوی نقیب أحمد دیوبندی مُحَسَّات، بالای «پیرخو» از راه ایضاح نوشته شده است: «ای مرد پیر که مانند خر پیرست» (بوستان، سعدی شیرازی، چاپ سنگی مُحَسَّات به خوانشی و نکات مولوی نقیب أحمد دیوبندی اوچوی، پشاور: اسلامی کتب‌خانه، بی‌تا، ص ۴۱۷).

این دیگر خوانشی است علی‌جده.

۷. گفته‌اند:

«پیرخو زیر بار پیری که خرش زیر بار است و «خو» استعاره از وجود و جسم است».

(بوستان سعدی، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۳۴۹).

گمان می‌کنم لازم نیست «خو» را استعاره از وجود و جسم شخص پیر بگیریم، بلکه نفس «زیر بار بودن خورگی» کنایت تواند بود از گرفتاری و ابتلاء و نبود آزادی عمل و فقدان امکان کافی برای اقدام و...؛ کما این که «گذشتن خورگی از پُل» کنایت است از روبه‌راه و بسامان شدن کار شخص.

حاجت به تذکار نیست که:

یکی از بزرگ‌ترین گرفتاری‌های مردمان قدیم، که ای بسا من و شما عمق آن را بسادگی درنیابیم!، فروماندن دارگوش بود در گل / و خَل؛ که در زبان فارسی نیز مُثَنَّباً بعضی کنایات و أمثال شده است؛ و شیخ سعدی هم آن را به طرز دلکش مایه یکی از حکایات خواندنی باب دوم بوستان خویش ساخته است؛ همان حکایت که می‌گوید:

ز سوداش خون در دل افتاده بود
فروهشته ظلمت بر آفاق ذلیل
سَقَطُ غَمَّت و نُفَرِین و دُشَنام داد
نه سلطان که این نوم و برزان اوست... (الخ)

یکی را خری در گل افتاده بود
بیابان و بازار و سرما و سیل
همه شب درین غصه تا بامداد
نه دُشَمَن برست از زبان، نه دوست

۸. نمونه را، نگر:

گزیده بوستان سعدی، اینخبا و شرح: دکتر حسن انوری، ویرایش جدید، ج: ۵، تهران: نشر قطره، ۱۳۹۰ ه.ش.، ص ۱۶۰؛ بوستان شیخ شیراز سعدی، تصحیح متن و شرح لغات: حَسَنی اُستادولی، ج: ۱۹، تهران: مؤسسه انتشارات قدیانی، ۱۳۸۷ ه.ش.، ص ۴۵۷.

۹. شرح بوستان، دکتر مُحَمَّد خزائلی، ج: ۱۳، تهران: انتشارات بدرقه جاویدان، ۱۳۸۴ ه.ش.، ص ۳۶۰.

۱۰. در مَأخَذ چاپی: بخیز. دُزست، «بخیز» است؛ کما لایحَقنی.

۱۱. بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، ۱۳۹۲ ه.ش.، ص ۴۰۵.

۱۲. بوستان سعدی، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، ۱۳۸۶ ه.ش.، ص ۳۵۰.

«... منشین و از جای برخیز»^{۱۳}.

ویکنز، استاد دانشگاه تورنتو (ی کانادا) نیز، در ترجمه بوستانش که آوازه‌ای و مقبولیتی دارد، «از نشستن برخیز» را «Rise up from sitting» ترجمه کرده است^{۱۴}؛ چنان که دکتر امین عبدالمجید بدوی مصری هم در ترجمه بوستانش (مُسَمَّی به: أریح البستان) نوشته است: «... فَانْهَضِ أَنْتِ مِنْ جُلُوسِكَ بِسُرْعَةٍ»^{۱۵}.

برهمنین مثنوال، یکی از معاصران که در صدد ساده‌نویسی بوستان شیخ برآمده است، مفادِ مصراعِ موردِ گفت‌وگویی ما را چنین تحریر کرده است:
«... دَسْتِکَمْ به جای اینکه بنشینی، برخیز»^{۱۶}.

یکی دیگر از معاصران هم که به تحریر بوستان پرداخته، مفاد این مصراع را چنین بازنویسه است:
«... تو آدم بی‌دست و پا از نشستن پرهیز کن و برخیز و در راه قدم بردار»^{۱۷}.

در گزارشی که استادان دکتر رضا آنزایی نژاد، رَحِمَهُ اللهُ، و دکتر سعید قره‌بگلو، طال بقا، بر بوستان نوشته‌اند، معنای متفاوتی پیشنهاد شده است. گزارندگان نوشته‌اند:
«برخاستن از چیزی: ترک کردن آن چیز»^{۱۸}.

گمان می‌کنم آنچه بیشترک ذهن گزارندگان آرجمند را بدین معنی سوق داده است، تعبیر شایع برخاستن از سر چیزی باشد که بر زبان و خامه گذشتگان روان بوده است و به معنای ترک کردن و صرف نظر کردن و درگذشتن و دل برکندن از آن چیز به کار می‌رفته؛ آنسان که شیخ شیراز خود در گلستان بیخزانش مرقوم داشته است:
«... مَلِکِ رَا نَصِيحَتِ او سَوَدَمَنْدِ اَمَدِ و از سرِ خونِ او برخاست»^{۱۹}.

یا خواجه رندان جهان، حافظ شیرازی، فرموده:

| | |
|-----------------------------------|---|
| مژده وصل تو کو کز سر جان برخیزم | طایر قدسم و از دام جهان برخیزم |
| به ولای تو که گر بنده خویشم خوانی | از سر خواجهگی گون و مکان برخیزم |
| ... روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده | تا چو حافظ ز سر جان و جهان برخیزم ^{۲۰} |

صدالبته برخاستن از چیزی، گاه به معنای ترک کردن آن چیز هست؛ لیک گمان می‌کنم در این بیت بوستان، چنین نباشد.

«خیزیدن» به معنای برخاستن و بلند شدن در فرهنگها مضبوط است و در نگارشها و سرایشهای قدیم و قویم پارسی، مشهور؛ چنان که نمونه را. دقیقی طوسی گفته است^{۲۱}:

بخیززد یکی تُند گُرد از میان * که روی اندر آن گُرد گُردد نَفام^{۲۲}

۱۳. بوستان سعدی، شرح و تفصیل: صدرالدین زمانیان، ج: ۱، تهران: ژشدر آموزش، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۷۲۲.

۱۴. بوستان، با مقدمه: دکتر حسنین زرمجو، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، و. کمسیون ملی یونسکو در ایران، ۱۳۶۴ هـ.ش، ص ۲۲۱، p.

۱۵. أریح البستان، [السعدی] الشیرازی، ترجمه: د. امین عبدالمجید بدوی، ط: ۲، القاهرة: دار الشروق، ۱۴۲۷ هـ.ق، ص ۲۴۹.

۱۶. گلی از بوستان (شرح و ساده‌نویسی بوستان سعدی)، به‌کوشش: سید حسنین بنی‌طبا، با مقدمه: بهاء‌الدین خزمشاهی، ج: ۱، تهران: نشر روشن‌مهتر، ۱۳۹۰ هـ.ش، ص ۳۴۹.

۱۷. نثر بوستان، منوچهر خفگی، ج: ۱، تهران: انتشارات بوغلی، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۳۰۱.

۱۸. بوستان سعدی (متن کامل)، شرح و گزارش از: دکتر رضا آنزایی نژاد، و. دکتر سعید قره‌بگلو، ج: ۱، تهران: جامی، ۱۳۷۸ هـ.ش، ص ۳۸۴.

۱۹. گلستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۰، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۹۱ هـ.ش، ص ۸۱.

۲۰. دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد حافظ [شیرازی]، به تصحیح و توضیح: پروین نائل خانلری، ج: ۳، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۳ و ۶۷۳، متن و نسخه‌بندها.

نسبت واپسین بیت به خواجه حافظ مشکوک است و زنده‌یاد استاد دکتر خانلری نیز آن را در متن درج نکرده است و تنها در گزارش دیگرسانها آورده.

۲۱. نگر: دیوان دقیقی طوسی. فرهنگ بسامدی، فرهنگ بسامدی، به‌اهتمام: دکتر محمدجواد شریعت، ج: ۲، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۷۳ هـ.ش، ص ۱۰۳، ب ۱۱۷۶.

۲۲. «نغام». به گفته فرهنگ‌نویسان. یعنی: گردآلود، تیره‌گون، سیاه‌فام، تیره‌زنگ، زشت و ناخوش.

لیک یک معنای «خیزیدن» هم که در فرهنگها نیز مضبوط است، لغزیدن و شریدن و خزیدن و نشست با چهار دست و پا راه رفتن کودکان و غیر کودکان و تنه خود را بر زمین کشاندن است؛ چنان که نمونه را در *راحة الصدور* راوندی می خوانیم:

«... امام جهان و مفتی اصفهان، جمال الدین الیزدی، گفت: در شهر یزد مردی را دیدم علی علام نام، پیرو ضعیف شده، عصایی در دست، و جماعت پیران یزد را هنوز حکایت او معلوم باشد که دوازده سال پای علی علام خوشیده و در میان بازار چو کودکان بر زمین خیزیدی، ...»^{۲۳}.

«خیزیدن»، در این معنی، در واقع، ریخت دیگر «غزیدن» و «غزیدن» است که به ریخت «خیزیدن» هم آمده.^{۲۴}

در برهان قاطع می خوانیم:

«غزیدن، با ثانی مجهول و زای فارسی، بر وزن و معنی خیزیدن است که به معنی لغزیدن و به چهار دست و پا و زانو نشسته به راه رفتن طفلان و مردمان شل باشد.»^{۲۵}.

در فرهنگ رشیدی می خوانیم:

«غزیدن، همان غزیدن یعنی راه رفتن طفل به زانو و شرین، و غیر آمر بدین معنی است. ...»^{۲۶}.

در غیث اللغات می خوانیم:

«... غزیدن، ... به معنی نشسته به شرین راه رفتن است، به طور اطفال ...»^{۲۷}.

این حالت حرکت، همان چیزی است که در *تداول عامه*، «کون خز» و «کون خیزه» و «کون سره» گردن گویند و در زبان تازی «خبو» و «زخف».

آن «زخف» و «زحاف» نیز که مصطلح ناقدان ادبی است. خاصه در علم عروض، با همین «زخف» پیوستگی و با معنای شریدن و لغزیدن و به خطا رفتن تناسب دارد؛ هر چند که در نحوه این پیوستگی و تناسب، میان اهل لغت همسخنی نیست؛ و تفصیل آن بحث نیز در این سخنگاه جای ندارد.

در باب «زخف» و «زحاف» مصطلح، باجمال باید گفت که:

به قولی، تغییرات غیر مجاز را در وزن شعر، «زخف» می خوانده اند، و تغییرات مجاز را، «زحاف».

شمس قیس رازی نوشته است:

«... معنی زخف دوری است از اصل و تأخیر از مقصد و مقصود ... و به حکم آنک عامه شعرا هر تغییری که [=که] در نفس کلام منظوم افتد از نقصان حرفی محتاج الیه یا زیادت حرکتی یا حرفی مستغنی عنه کی [=که] شعر بدان منکسر گردد و وزن مختل شود، آن را زخف می خوانند، و چون کسی گوید: این بیت زخفی دارد یا مزحوفست، همگان پندارند که ناموزونست و در نظم آن خللی هست، عروضیان اصطلاح کرده اند که تغییرات جایز را کی [=که] در اصول بحور از لوازم تنوع اشعار است و اغلب آن در شعر هیچ گرانی پدید نیارد، بل کی [=که] شعرا در بعضی بحور مستثقل الأصل مقبول و مستعذب گرداند، زحاف خوانند به صیغ جمع؛ و لفظ زخف به صیغ

۲۳. *راحة الصدور* و آیه الشور در تاریخ آل سلجوق، محمد بن علی بن سلیمان الرازندی، به سعی و تصحیح: محمد اقبال، با تصحیحات لازم؛ مجتبی میثوی، ج: ۲، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۴ ه.ش.، ص ۷۷.

۲۴. درباره ریختها و ریشه شناسی «خیزیدن» و «غزیدن» و «غزیدن»، نگر:

فونگ ریشه شناختی زبان فارسی، محمد حسن دوست، ج: ۱، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۳ ه.ش.، ۲ / ۱۲۲۵؛ ۳ / ۱۹۷۷ و ۱۹۸۸.

۲۵. بوهان قاطع، محمد حسن بن خلف تبریزی متخلص به «بوهان»، به اهتمام: دکتر محمد معین، ج: ۵، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۶ ه.ش.، ۳ / ۱۴۳۰ و ۱۴۳۱.

۲۶. فونگ رشیدی (به ضمیمه: معزبات رشیدی)، عبدالرشید بن عبدالغفور الحسینی المدنی التتوی، به تحقیق و تصحیح: محمد عباسی، ج: ۱، تهران: کتابفروشی پارسی، ۱۳۳۷ ه.ش.، ۲۰ / ۱۰۱۹.

۲۷. غیث اللغات، غیث الدین رامپوری، چاپ سنگی، کانپور: مطبع منشی نول کشور، ۱۹۰۴ م.، ص ۳۱۰.

واجد برآن اطلاق نکند؛ و جمع زحاف، ازاحیف آرند تا هم درین تسمیت معنی دوری از اصل حاصل باشد و هم لفظاً میان تغییرات جایز و ناجایز که در اشعار افتد فرق ظاهر بود. ...»^{۲۸}.

در این بیان شمس قیس رازی البته جای گفت و گوئی هست^{۲۹}؛ لیک آن گفت و گوئی‌ها و حواشی نیز از حوصله سخنگاه کنونی بیرون است.

باری، آنجا که سعدی در واپسین بیتهای هفتمین باب کتاب بوستان در وصف دشمن عیبجوی عیبجوی خویش می فرماید:

ندارد به صد نکتۀ نغز گوش چو زحفسی ببیند برآرد خُروش^{۳۰}،

به همین مصطلح ناقدان ادبی و اصطلاح عروضی نظر دارند؛ و البته بحقیقت معلوم نیست که از زحف در این ... بیت، تغییر مجاز خواسته شده و یا غیرمجاز. این قدر هست که مقصود از آن عیب شعر است^{۳۱}.

چون بحث کانونی بر سر «خیزیدن» و «غیزیدن» است و سخن از اواخر باب هفتم بوستان نیز به میان آمد، از راه استطراد می افزایم که:

شیخ سعدی، «خیزیدن» را، در معنای لغزیدن و غیزیدن، باز هم در بوستان به کار برده است. در همین بهره پایانی باب هفتم بوستان می فرماید:

یکی را که عقلمست و فرهنگ و رای گرش پای عصمت بخیزد ز جای،

به یک خُرده مپسند بروی جفا بزرگان چه گفتند؟ خُذ ما صفا^{۳۲}.

«بخیزد» یعنی: بلغزد، بغیزد.

با سر سخن شویم و بازگردیم به بیت «گران باد پایان برفتند تیز / تویی دست و پای از نشستن بخیز»: «از نشستن بخیز» یعنی: در حال نشستن بغیز، همان طور که نشسته‌ای خود را بر سرین بفران و پیش برو، خود را (به حالت خزیدن) روی زمین بکش و برو جلو.

یکی از معانی «آز» که غالباً مورد توجه نیست^{۳۳} لیک در لغت نامه دهخدا نیز آمده، «بصورت، با حالت» است؛ و در «از نشستن بخیز»، همین معنی را می توان برگرفت: با همان حالت نشستن بخیز / بغیز.

در لغت نامه دهخدا از برای این معنای «آز»، یک بیت از مولوی گواه آورده اند؛ و آن، این است:

«یک غریبی خانه می جُست از شتاب دوستی بردش سوی خانه ی خراب».

در فرهنگ بزرگ سخن هم، یکی از معنای «از» را «در حال» گفته اند، با این گواه از نظامی گنجه‌ای:

«گل به گل و شاخ به شاخ از شتاب می شدم ایدون که شود نشأ آب»^{۳۴}.

۲۸. کتاب المغنم فی معایر اشعار العجم، شمس الدین محمد بن قیس الزازی، به سعی و اهتمام: پرفسور (دو ارد بزون، و تصحیح: [علامه] میرزا محمد بن عبدالوهاب قزوینی، بیروت: مطبعه کاتولیکه آباء یسوعین (به نفقه اوقاف گیب)، ۱۳۲۷ هـ. ق. / ۱۹۰۹ م.، ص ۲۵ و ۲۶؛ همان، به تصحیح: علامه محمد بن عبدالوهاب قزوینی، با مقابله با شش نسخه خطی قدیمی و تصحیح [مجدد]: [استاد سید محمد تقی] مدزی رضوی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۳۵ هـ. ش.، ص ۴۰.

۲۹. از جمله، انسان که بعضی لغویان تنبیه کرده اند (نگر: لغت نامه دهخدا، ذیل «زحف» و «زحاف»)، «زحاف، مفرد و مصدر است، نه جمع» و شمس قیس صاحب کشف اصطلاحات الفنون، و نیز بعضی افاضل عروض دانان معاصر (سنج: فرهنگ عروضی. شرح اصطلاحات عروض و قافیه شعر فارسی. دکتر سیروس شمسیا، ویراست پنجم، ج: ۱، تهران: نشر میترا، ۱۳۹۴ هـ. ش.، ص ۷۳)، در این باره اشتباه کرده اند.

۳۰. بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، ۱۳۹۲ هـ. ش.، ص ۱۷۰، ب ۳۰۷.

۳۱. لغت نامه دهخدا، حاشیه واژه «زحف».

۳۲. بوستان سعدی، تصحیح و توضیح: دکتر غلامحسین یوسفی، ج: ۱۱، ۱۳۹۲ هـ. ش.، ص ۱۷۰، ب ۳۲۸۸ و ۳۲۸۹.

۳۳. سنج: نهج الأدب، حکیم نجم‌الغنی خان رامپوری، تحقیق و تصحیح: دکتر زهره مشاوری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن. با هبنازی: مرکز نسخه پژوهی و تصحیح متن دانشگاه اصفهان، ۱۳۹۶ هـ. ش. / ۲۰ / ۶۶۷. ۶۸۰.

۳۴. فرهنگ بزرگ سخن، به سرپرستی: دکتر حسن انوری، ج: ۱، تهران: انتشارات سخن، ۱۳۸۱ هـ. ش. / ۱۰ / ۳۴۰.

گمان می‌کنم خوانش و پیشنهاد ما درباره «از نشستن بخیز»، بیش و کم، روشن گردید؛ و خوشبختانه مرقومات بعضی شرح بوستان، به تصریح یا تلویح، مؤید استنباط و خوانش ماست.

مُصَنَّفِ بَهَارِ عَجَم، تیکچند متخلص به بهار (ف: ۱۱۸۰ ه.ق.)^{۳۵}، در شرح سودمند مغتَمی که بر بوستان شیخ شیراز قلمی کرده است، «خیزیدن» را در اینجا دُرُست و دَقِیق معنی کرده و نوشته است:

«خیز: امر از خیزیدن، مُبَدَلِ غِیْزِیْدَن^{۳۶} به معنی نشسته بزور سُریِن رفتن چنانچه [=چنانکه] اَطْفَال می‌رُوند؛ و تبدیلِ خا و غین^{۳۷} و همچنین تبدیلِ زایِ تازی و فارسی با هم قیاسی ست و لهذا قافیۀ آن با لفظِ تیز^{۳۸} صحیح شده.»^{۳۹}.

در بعضی بوستان‌های مُحَشَّایِ مَطْبُوع در شبیه‌فازه، خلاصه همین قول را به عنوان یک احتمال آورده‌اند، لیک احتمالی دیگر را بر آن مُقَدِّم داشته‌اند از این قرار که:

«بخیز در اینجا به معنی مصدرست، نه به معنی امر، و حاصل معنی این مصرع آن که: همین نشستن تو حکیم برخاستن دارد و عذر میار که طاقت برخاستن ندارم چگونه راه روم.»^{۴۰}

حاجت به ایضاح نیست که این احتمال در دیده کسی که پارسی شناسد و بهای او، وزنی نمی‌آرد و جز بر یافته‌ای مُتَکَلِّفانه نمی‌نماید؛ و شرط، آن بوده است که بر همان قولِ مَسْطُورِ تیکچند بهار در شرح بوستانش اِقتِصار رُود.

در حواشی یک بوستان چاپ سنگی مُحَشَّایِ مَطْبُوع در کانپور، می‌خوانیم:

«بخیز امر از خیزیدن که به معنی نشسته همچون طفلان رفتن ست. کذا فی البُرْهان.»^{۴۱}.

أَدِيبٌ مُحَقِّقٌ فَقِید، اوستادِ سُخْنُ شِنَاس، شادروان مُحَمَّد عَلِي ناصح، که یکی از خِدْمَت‌گزاران اصفهانی تبار شیخ شیراز بشمار است^{۴۲}، در معنای «از نشستن بخیز» فرموده است: «نشسته بغیر»^{۴۳}؛ و سپس افزوده است: «غیزیدن و خیزیدن به معنی لغزیدن و لوکیدن و به چهار دست و پا و زانو و نشسته راه رفتن ست.»

مولوی:

۳۵. درباره این مرد مفضل و فارسی‌دان نکتہ‌سنج که برغم آوازه بلند بهار عجمش، خود در زاویه خمول افتاده و دیگر آثار وی کمتر معروف حضور اهل ادب است، نگر:

بهار عجم (فرهنگ لغات، ترکیبات، کنایات و أمثال فارسی)، لاله تیکچند بهار، تصحیح: دکتر کاظم دزفولیان، ویراستار: بهمن خلیفه بناروانی، ج: ۱، تهران: انتشارات طایه، ۱۳۸۰ ه.ش. / ۱۰، چهارده. هفده.

۳۶. در مَأْخَذِ چاپی: «خیزیدن». از مطالعه مابقی عبارات و تأمل در اقوال فرهنگ‌نویسان و گفتاوردهای بعضی بوستان‌های مُحَشَّایِ مَطْبُوع در شبیه‌فازه از «بهار»، نیک هویدا می‌شود که «خیزیدن» سه‌رو نویسگران است، و دُرُست همان «غیزیدن» است که ما نوشتیم.

۳۷. در مَأْخَذِ چاپی: «عین».

۳۸. در مَأْخَذِ چاپی: «نیو».

۳۹. بهار بوستان (شرح بوستان سعدی)، منشی تیکچند متخلص به بهار (مُصَنَّفِ بَهَارِ عَجَم)، چاپ سنگی، ط: ۴، لکهنو: مطبع منشی تولکیشور، ۱۹۲۷ م.، ص ۵۶۵ و ۵۶۶، با دُرُست‌گردانی مواردی که گذشت.

۴۰. نگر: بوستان، سعدی شیرازی، چاپ سنگی مُحَشَّایِ ناصح، کراچی: مطبع سعیدی، ص ۳۰۳؛ بوستان، چاپ سنگی مُحَشَّایِ ناصح، به اِهِتِمَام: قاضی عبدالکریم بن قاضی نورمُخَدَّص صاحب پلندری، بمبئی: مطبع گلزار حسنی، ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ ه.ق.، ص ۲۹۹.

۴۱. بوستان، سعدی شیرازی، چاپ سنگی مُحَشَّایِ ناصح، کانپور: مطبع منشی تولکیشور، ۱۳۰۱ ه.ق. / ۱۸۸۴ م.، ص ۱۹۷.

۴۲. توضیحا می‌گویم:

أَسْتاد مُحَمَّد عَلِي ناصح (ف: ۱۳۶۵ ه.ش.)، اگرچه خود به سال ۱۳۱۶ ه.ق. (ذَهْم ذی القعدة) در «طهران» زاده شده است، فرزند آقا مُحَمَّد صَادِقِ تاجِر اصفهانی است و اصفهانی زاده (سنج: گهر، مجله ۱۳۵۶ ه.ش.، ص ۵، ش ۳، پیاپی: ۵۱؛ ص ۱۷۵).

این قضای کردگار و مُقْتَضایِ گِردش روزگار است که در خدمت به میراث شکر بار شیخ شیراز، اصفهانیان و اصفهانی زادگان را، بَخْشِیاری‌های نمایان و شایان بهره افتاده است؛ و شاید شرح این معنی، خود موضوع مقالتی دلکش قرار گیرد که فرامایند شیخ شیرازی ما را جز آن یار سپاهانی اش که «جنگاور و شوخ و عیار بود»، یاران سپاهانی بسیار بوده و هست!

خود دُکَاءُ الْمَلِکِ فُروغی نیز که نامش با نام سعدی گریه ناگشودنی خورده است، اصفهانی زاده بود و کیست که نداند خاندان فُروغی سپاهانی بودند؟! باری،

این سُخْن را تَرَجْمَه‌ئِ پَهَن‌وَری / گُفْت «شاید» در مقام دیگری!

۴۳. بوستان سعدی (با معنی واژه‌ها و شرح بیث‌ها و جمله‌های دُشوار و برخی نکتہ‌های دستوری و ادبی)، نگارش: أَسْتاد مُحَمَّد عَلِي ناصح، به کوشش: دکتر خلیل خطیب زهتر، ج: ۱۳، تهران: انتشارات صَفی غلیشاه، ۱۳۹۳ ه.ش.، ص ۷۷۴.

لنگ و لوک و خفته شکل و بی‌آدب سوی او می‌غیژ و او را می‌طلب»^{۴۴}.

می‌افزایم:

مُحَمَّدِ سُودِي بُسْتَوِي (ف: ۱۰۰۵ یا ۱۰۰۶ هـ.ق.) در شرحی که بر بوستان نوشته است، مَحْصُولِ این بیت را چنین تفسیر فرموده:

«اگر عابدان و زاهدان بادپاسوار^{۴۵} و مقبول حضرت تیزرفتند، توای بی‌دست و پا! از نشستن برخیز و از عقبِ آنان برو. یا این که: ای بی‌دست و پا! منشین، افتان و خیزان و آهسته‌آهسته آنان را تعقیب کن، یعنی تا حدود امکان پیش برو، توقف مکن.»^{۴۶}

نمی‌دانم معنای دومی که سودی پیشنهاد می‌فرماید، همان معنای مختار ما هست یا نیست... گویا هست؛ و ای بسا و ضوح آن در ترجمه بیانات سودی گم شده باشد.

در شرح بوستان سروری نیز که از شرح مُقَدَّم بر سودی است، رای شارح چندان واضح نیست و معلوم نمی‌گرداند خیزیدن را به چه معنی گرفته است؛ لیک چون در مقام توضیح می‌افزاید:

«گر قَدَمِ عاجز شَوَد نتوان نشست گه به پهلو، گه به سر، بآید دَوید»^{۴۷}،

دور نیست اگر بگوییم: سروری نیز همان معنای مختار ما را تلقی کرده بوده است.

به تعبیر خود سعدی، «سُخَنِ درازکشیدیم»؛ لیک این را نیز ناگفته نگذاریم که:

بَعْضِ گُزَارِنْدِگَانِ بَوسْتَانِ^{۴۸}، «توبی دست و پای» را بر سرهم مخاطب تلقی کرده و «بی‌دست و پای» را و صِفِ مخاطب انگاشته‌اند.

برداشت ما لزوماً این نیست. سعدی می‌تواند گفت: «تو، بدون یاری جُستَنِ از دست و پا و بی‌آن که دست و پایت

۴۴. همان، همان ص.

۴۵. سودی، می‌گوید: «بادپایان، در تقدیر، سواران بادپایان است.» (شرح سودی بر بوستان سعدی، ترجمه و تحشیه و تهیة متن انتقادی از: دکتر اکبر پهبروز، ج: ۱، تبریز: کتابفروشی حقیقت، ۱۳۵۲ هـ.ش، ۲۰ / ۱۳۷۲).

همین تکلف را در شرح بوستان سروری (نگر: شرح بوستان سروری، دستنویست کتابخانه مجلس، «سنا»ی پیشین، ش ۱۸۳۰۳ / ۱۵۰۷، برگه ۱۷۷، روی و پشت) و در حواشی چاپ گراف از بوستان سعدی (بُستان، شیخ مُصَلِحُ الدین سعدی شیرازی، به‌اهتمام: گراف، وین، ۱۸۵۸ م، ص ۴۰۴) نیز می‌بینیم. پیداست که به چنین تکلفی دستوری هیچ حاجت نیست. این «بادپایان» که سعدی می‌فرماید، همان تیزروان اند که در بیست پیشین از ایشان به «چاپکان / چاپکان» تعبیر فرمود و «بادپا» در اینجا به معنای آسب تیزرو نیست، بل مراد از «بادپایان»، همانا انسانهای پیشناز تیزگام در فراخسای ریاضات و عبادات و چُست‌خیزان عرصه شلوک و تیزرفتاران وادی عرفان و سالکان چالاک میدان ظرفیت و معرفت حقیقت است.

۴۶. شرح سودی بر بوستان سعدی، ترجمه و تحشیه و تهیة متن انتقادی از: دکتر اکبر پهبروز، ج: ۱، ۱۳۵۲ هـ.ش، ۲۰ / ۱۳۷۲.

۴۷. نگر: شرح بوستان سروری، همان دستنویست کتابخانه مجلس، «سنا»ی پیشین، (که قه‌الکشف مغلوط و نامضبوط نیز هست)، برگه ۱۷۷، پشت. این بیت را گراف نیز در حواشی بوستانی که چاپ کرده است (بُستان، شیخ مُصَلِحُ الدین سعدی شیرازی، به‌اهتمام: گراف، وین، ۱۸۵۸ م، ص ۴۰۴) آورده. ناگفته نگذاریم که:

این تعبیر «گه به پهلو گه به سر دَویدن»، گویا در لسان قَدَمِ تعبیر شایعی بوده است.

عبدالرحمن جامی (۸۱۷، ۸۹۸ هـ.ق.) در غزلی سروده است:

سَب همه سَب، گه به پهلو گه به سر،

گرد کوی دوست گردیدیم و رفت

(دیوان جامی، نورالدین عبدالرحمن جامی، مُقدِّمه و تصحیح: أعلی‌خان أفصح زاد، زیر نظر: دفتر نشر میراث مکتوب، ج: ۱، تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، و. مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ هـ.ش، ۱۰ / ۲۲۹، فایحه الشیاب / غ ۲۲۱، ب ۳۳۵).

در غزلی از غزلهای مندرج در دیوان شاه نعمة الله ولی، تعبیر «گه به سینه گه به پهلو رفتن» هست:

در طریق عشق دل جو عاشقان

گه به سینه گه به پهلو می‌رود

(دیوان شاه نعمة الله ولی، با مُقدِّمه: سعید نفیسی، ج: ۳، تهران: مؤسسه انتشارات نگاه، ۱۳۹۱ هـ.ش، ص ۲۳۳).

۴۸. سنخ: بوستان، چاپ سنگی مُخَسَّنِ، به‌اهتمام: قاضی عبدالکریم بن قاضی نورمحمد صاحب پلندری، بمبئی: مطبع گلزار حسنی، ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ هـ.ق. ص ۲۹۹؛ بوستان، چاپ سنگی مُخَسَّنِ، ط: ۲، کانپور: مطبع مُنشی نول کشور، ۱۳۰۱ هـ.ق. / ۱۸۸۴ م، ص ۱۹۷؛ و: نثر بوستان، منوچهر خفگو، ج:

۱، تهران: انتشارات بوعلی، ۱۳۸۷ هـ.ش، ص ۳۰۱؛ و: بوستان سعدی، با پژوهش و کوشش: منصور مهرنگ، ج: ۲، تهران: انتشارات دستان، ۱۳۸۶ هـ.ش، ص ۳۵؛ و: بوستان سعدی، شرح و تفصیل: صدرالدین زمانیان، ج: ۱، تهران: ژشاد آموزش، ۱۳۸۹ هـ.ش، ص ۷۳۲.

